

توسعه و عرفی شدن در ایران

حسین بستان (نجفی)*

چکیده

هدف این مقاله، شناسایی راهکارهای تأثیرگذاری فرآیند توسعه، بر عرفی شدن احتمالی ایران است و برای این منظور، از رویکردی نظری و تبیینی بهره گرفته شده است. یافته اصلی این تحقیق، عبارت است از یک الگوی نظری سامان یافته و متشکل از مجموعه‌ای از فرضیه‌ها، که تا حد امکان کوشش شده است که در یک سطح کلی به واقعیات عینی مستند باشند. بر حسب این الگو، توسعه در محورهای گوناگون آن، از طرق متعدد، از جمله: علم‌گرایی، نسبی‌گرایی، سودپرستی، نابرابری، نفی اقتدارهای سنتی، دنیاگرایی، تجمل‌گرایی، محو اجتماعات محلی و اشاعه فرهنگ مدرن، می‌تواند باعث عرفی شدن احتمالی ایران گردد. با توجه به کمبود جدی پیشینه تحقیق، درباره موضوع این مقاله، امید است این کار بتواند گامی هر چند کوچک در جهت پیشبرد ادبیات بحث عرفی شدن به شمار آید.

واژه‌های کلیدی: توسعه، عرفی شدن، مدرنیزاسیون، ایران

مقدمه

این مقاله درصدد شناسایی راهکارهای تأثیرگذاری فرآیند توسعه، بر عرفی شدن احتمالی ایران است. به این ترتیب، پیشاپیش دو نکته در آن، مفروض گرفته شده است: ۱. نقش توسعه در عرفی شدن به طور کلی؛ ۲. محتمل بودن و نه قطعی بودن وقوع عرفی شدن در ایران. دربارهٔ نکتهٔ نخست، با توجه به پیشینهٔ نظری این مسئله، که در ادامه به آن اشاره خواهد شد، وجود ارتباط نزدیک میان دو فرآیند توسعه و عرفی شدن به طور کلی، یعنی با قطع نظر از الگوهای خاص توسعه و سطوح مختلف عرفی شدن، مسلم تلقی شده است؛ اما نکتهٔ دوم به توضیح کوتاهی نیاز دارد.

مسئلهٔ عرفی شدن^۱ یکی از محورهای اصلی جامعه‌شناسی دین است که شمار قابل توجهی از جامعه‌شناسان کلاسیک و جدید، دربارهٔ آن نظریه‌پردازی کرده‌اند و بر پایهٔ این نظریه‌ها پروژه‌های تحقیقی فراوانی نیز در دهه‌های اخیر به اجرا درآمده است. حاصل این کوشش‌های نظری و تجربی، که در جهت وضوح بخشیدن به ابعاد مختلف آن، به‌ویژه شناسایی مفهوم، ماهیت و سطوح آن و تبیین عوامل، فرآیندها و پیامدهای آن صورت گرفته است، شکل‌گیری ادبیاتی گسترده با نکات آموزندهٔ فراوان دربارهٔ این مسئله است. با وجود این، ادبیات عرفی شدن، همچنان از کاستی‌هایی جدی رنج می‌برد و این به علت پیچیدگی خاص این مسئله است که از عوامل مختلفی، همچون: ابهام در تعریف دین، عدم حصول وفاق میان صاحب‌نظران دربارهٔ تعریف عرفی شدن، درهم‌تنیدگی سطوح مختلف این پدیده، تنوع آموزه‌های ادیان و ساختارهای نهادی آنها، فقدان مستندات تاریخی موثق دربارهٔ وضعیت دین و دینداری در ادوار گذشته و گسترش پدیده‌هایی همچون: جنبش‌های احیای دین و بنیادگرایی دینی نشأت گرفته است.

در نتیجه، شاهد آشفتگی محسوسی در این زمینه هستیم، به گونه‌ای که شماری از جامعه‌شناسان دین، حتی در اصل وقوع پدیدهٔ عرفی شدن مناقشه کرده‌اند؛ از جمله، رابرت بلا^۲ عرفی شدن را یک افسانه یا دکتترین دینی، نه یک نظریهٔ علمی، دانسته است و توماس لوکمان^۳ آن را توهمی ناشی از افول اشکال سنتی دین تلقی کرده است (همیلتون، ۱۹۹۵، ص ۱۶۵). در همین زمینه، دیوید مارتین^۴ ادعا کرده است که ما نمی‌توانیم به جامعه یا دوره‌ای اشاره کنیم که واقعاً دینی بوده باشد و بیشتر نظریه‌های عرفی شدن، به دو اسطوره

1. secularization
2. Robert N. Bellah
3. Thomas Luckmann
4. David Martin

بستگی دارند: عصر طلایی پنداشتن یکی از ادوار تاریخ دین و تصویری از انسان بسیار عرفی شده در دوران مدرن (ترنر، ۱۳۸۱، ص ۲۷۲). از این گذشته، در دهه‌های اخیر به موازات گسترش جنبش‌های احیای دین و بنیادگرایی دینی، نظریه پردازان فراوانی، از جمله: لوکمان،^۱ گریلی،^۲ داگلاس،^۳ رابرتس،^۴ استارک،^۵ بین بریج،^۶ فینک،^۷ کازانوا^۸ و برگر،^۹ در قطعیت و شمولیت پدیده عرفی شدن اظهار تردید کرده‌اند (شجاعی زند، ۱۳۸۶، ص ۳۴).

بر این اساس، ادعاهای عام درباره وقوع عرفی شدن در ایران، معمولاً با نوعی ساده‌انگاری همراه بوده است و از اتقان کافی برخوردار نیستند؛ زیرا وجوه متعدد ابهام این پدیده، از حیث مفهوم و مصداق، قضاوت درباره وقوع آن را بسیار دشوار می‌سازند و این دشواری، زمانی که درصدد پیش‌بینی آینده باشیم، دوچندان خواهد شد. بدون شک، در سال‌های پس از انقلاب اسلامی، تحولاتی در اندیشه دینی رخ داده است؛ اما آیا مجازیم هر نوع تحول و تجدید اندیشه دینی را نشانه‌ای بر عرفی شدن قلمداد کنیم؟ همچنین فقدان مدارک قابل اعتماد، درباره سطح دینداری ایرانیان، در دوره‌های پیشین و شکل‌گیری جریان پرشتاب دینی‌سازی پس از انقلاب، در واکنش به عوامل عرفی‌ساز و تداوم هر دو جریان تا زمان حاضر، باعث می‌گردند از هر گونه اظهار نظر عجولانه و سطحی‌نگرانه در این زمینه خودداری ورزیم. درباره پیش‌بینی اوضاع آینده نیز در شرایطی که عرفی‌ترین جوامع معاصر، یعنی اروپا و امریکا با پدیده گرایش روزافزون به دین و معنویت به‌طور عام و حتی اسلام به‌طور خاص، روبه‌رو هستند، چگونه می‌توان به پیش‌بینی‌های عام و درازمدت درباره وقوع عرفی شدن در جامعه‌ای مذهبی مانند ایران اعتماد کرد؟

البته اقامه شواهد عینی بر وقوع پدیده عرفی شدن در ایران، در سطح فردی و در میان برخی اقشار جامعه، در دوره سی ساله پس از انقلاب اسلامی، چندان دشوار نیست؛ اما آنچه جای تردید دارد، وقوع این پدیده در ایران به عنوان پدیده‌ای فراگیر و پایدار است. با این توضیح، وجه پیش‌فرض دوم نیز مشخص می‌شود.

به هر حال، مقاله پیش رو، با دو پیش‌فرض بالا درصدد بررسی این مسئله است که فرآیند توسعه از چه راه‌هایی بر وقوع احتمالی عرفی شدن در ایران تأثیر می‌گذارد؟ روشن است که پاسخ به این پرسش، نیازمند اتخاذ رویکردی تبیینی است، رویکردی که بر پایه

1. Thomas Luckmann
2. M. Douglas
3. Rodney Stark
4. Roger Finke
5. Peter L. Berger

6. Andrew M. Greeley
7. Keith A. Roberts
8. William S. Bainbridge
9. Jose Casanova

شناسایی عوامل و راهکارهای عرفی شدن، امکان پیش‌بینی چگونگی عرفی شدن احتمالی در آینده را فراهم می‌کند.

مفهوم‌شناسی

پیش از هر چیز باید تعریفی از دو مفهوم کلیدی بحث، یعنی عرفی شدن و توسعه، ارائه کنیم. همچنان که در سطور قبل اشاره شد، یکی از وجوه ابهام در مسئله عرفی شدن، ابهام در خود این مفهوم است. تعدد و تنوع معادل‌های فارسی، که برای واژه «سکولاریزاسیون» پیشنهاد شده است، از جمله، غیر دینی شدن، دین‌زدایی، دنیوی شدن و عرفی شدن، از همین امر حکایت دارد. با وجود این، به نظر می‌رسد با قدری تأمل در ابعاد این مفهوم بتوان تا حدی از ابهام آن کاست و به یک جمع‌بندی مقبول در این باره دست یافت.

با توجه به اینکه مفهوم عرفی شدن از یک وجه سلبی (رویگردانی از دین و کاهش سیطره معیارهای دینی) و یک وجه ایجابی (اقبال به دنیا و حاکمیت معیارهای این جهانی در همه ابعاد زندگی) برخوردار است و این دو وجه، در واقع، دو روی یک سکه‌اند، می‌توان در تعریف عرفی شدن، به یکی از آنها بسنده کرد. به بیان دیگر، اگر بخواهیم نسبت منطقی میان حاکمیت معیارهای دینی و حاکمیت معیارهای دنیوی را مشخص کنیم، باید آنها را دو امر متضاد بدانیم که شق ثالثی برای آنها در کار نیست و این بدان معنا است که وجود یکی از ضدین، همواره ضرورت دارد و حالت فقدان هر دو ضد، تصورناپذیر است. بنابراین، در تعریف عرفی شدن می‌توان فقط بر یکی از دو جنبه سلبی یا ایجابی آن تکیه کرد؛ زیرا نفی حاکمیت معیارهای دینی، ضرورتاً مستلزم حاکمیت معیارهای دنیوی است و بالعکس. در نتیجه، همین که ارتباط متغیر دیگری مانند توسعه را با یکی از دو جنبه مزبور نشان دهیم، در واقع، ارتباط آن را با جنبه دیگر نیز به‌طور ضمنی نشان داده‌ایم.

با توجه به این نکته، تمرکز بر وجه سلبی عرفی شدن، موجه‌تر به نظر می‌رسد؛ زیرا بر خلاف مبحث نسبتاً محدودتر و نظام‌یافته‌تر دین، بحث دنیا‌بحثی بسیار گسترده و غیر منسجم است. از این رو، امکان شاخص‌سازی و ارائه تعاریف عملیاتی در بحث نخست به مراتب آسان‌تر از بحث دوم است.

بر این اساس، یکی از تعاریف نسبتاً دقیق‌تر عرفی شدن را مفروض می‌گیریم که بر حسب آن، «عرفی شدن فرآیندی است که طی آن، نقش و اهمیت دین، در اجتماع و نزد فرد افول پیدا می‌کند و دین را نیز دستخوش تجدید نظرهای معرفتی - ارزشی می‌سازد»

(شجاعی زند، ۱۳۸۶، ص ۳۹). البته از ظاهر این تعریف چنین برمی آید که هر سه سطح عرفی شدن، یعنی عرفی شدن فرد، جامعه و دین، در کنار یکدیگر، در صدق مفهوم عرفی شدن دخالت دارند، در حالی که احتمال انفکاک این سه سطح از یکدیگر را نیز نباید از نظر دور داشت. افزون بر این، عرفی شدن در این سه سطح را نمی توان هم ردیف دانست؛ زیرا عرفی شدن دین اصولاً در رتبه‌ای متأخر از عرفی شدن فرد و جامعه و در واکنش به آن واقع می شود و به این لحاظ، جنبه فرعی و ثانوی دارد.

به هر حال، بر پایه همین تعریف مفهومی و با توجه به نکات یاد شده، می توان شاخص های شش گانه زیر را، که در واقع برگرفته از عناصر مشترک ادیان الهی اند، برای عرفی شدن مطرح کرد: کاهش اعتقاد به باورهای دینی، کاهش التزام به ارزش های دینی، کاهش التزام به احکام شرعی، کاهش اهتمام به مناسک دینی، کاهش تجربه دینی و کاهش ارتباط با روحانیت. در الگوی آتی، همین شاخص ها مفروض گرفته شده اند.

اما درباره مفهوم توسعه یا پیشرفت،^۱ به علت گستردگی ابعاد، تنوع الگوها و خصلت ایدئولوژیک آن، به سختی می توان تعریفی جامع ارائه داد. به همین دلیل، درباره تعریف آن، وفاقی میان صاحب نظران علوم اجتماعی حاصل نشده است (ویسبورد، ۲۰۰۱، ص ۲۸؛ رفیع پور، ۱۳۷۶، ص ۵۴۲). با وجود این، از آنجا که تحلیل های آتی، توقف منطقی بر مذاقه در مفهوم توسعه ندارد و بیشتر تابع شناسایی محورها و شاخص های آن است، از کوشش برای تعریف دقیق این مفهوم صرف نظر کرده، به درجه ای از ایضاح مفهومی آن، که به تبع بررسی محورها و شاخص ها به دست خواهد آمد، بسنده می کنیم. با توجه به همین نکته می توانیم در این بحث، از شاخص های برخی مفاهیم دیگر، مانند نوسازی یا مدرنیزاسیون که ارتباط تنگاتنگی با مفهوم توسعه دارد، نیز کمک بگیریم؛ زیرا این مفهوم، از نظر مصادیق و شاخص ها هم پوشانی بسیار زیادی با مفهوم توسعه دارد تا آنجا که برخی از صاحب نظران، مدرنیزاسیون و دموکراتیزاسیون را فرآیندهای اصلی توسعه به شمار آورده اند (اینگلهارت و ولزل، ۲۰۰۵، ص ۳) و در مواردی حتی شاهد کاربرد واژه های توسعه و مدرنیزاسیون، به عنوان واژه های مترادف هستیم (رفیع پور، ۱۳۷۶، ص ۵۴۱).

نکته درخور توجه آن است که در کاربرد مفهوم توسعه، این دغدغه را نداریم که آن را به معنای وسیعی به کار ببریم که همه الگوهای توسعه، اعم از غربی و شرقی و تحقق یافته و غیر تحقق یافته را در بر گیرد. از سوی دیگر، آن را در معنای بسیار مضیق به کار نمی بریم

1. development

که به الگوی تحقق یافته آن در غرب، که از آن با عنوان مدرنیته یاد می‌شود، اختصاص یابد، بلکه از دریچه این مفهوم، به الگوی در حال جریان توسعه در ایران معاصر می‌نگریم که در واقع، آمیخته‌ای از الگوهای توسعه غربی و پاره‌ای از عناصر بومی است.

به هر حال، برخی از نظریه‌پردازان توسعه، نظام‌های اقتصاد، سیاست، آموزش و سلامت را محورهای اصلی توسعه به شمار آورده‌اند و برای آن، شاخص‌های متنوعی را، مانند سطوح فزاینده تولید و صنعتی شدن، افزایش درآمد و رفاه، دموکراسی سیاسی، رفع بی‌عدالتی اجتماعی، آزادی بیان، میزان بالای سواد، امید به زندگی طولانی‌تر و تأسیس مراکز عمومی تفریح و سرگرمی ذکر کرده‌اند (ویسبورد، ۲۰۰۱، ص ۱-۲). برخی دیگر از نظریه‌پردازان از قبیل دانیل لرنر^۱ در بررسی موضوع مدرنیزاسیون از شاخص‌های شهری شدن، سوادآموزی، استفاده از وسایل ارتباط جمعی، همچون رادیو، تلویزیون، سینما و روزنامه و مشارکت در انتخابات بهره‌جسته‌اند (لرنر، ۱۳۸۱، ص ۲۷۳).

افزون بر شاخص‌های یاد شده، به نظر می‌رسد برای نزدیک شدن به هدف مقاله، یعنی تبیین نقش الگوی توسعه بر عرفی شدن جامعه ایران، یادآوری اصول و مفاهیم بنیادی توسعه غربی یا همان مدرنیته، به‌ویژه عقلانیت ابزاری، فردگرایی، تکثرگرایی و نسبی‌گرایی بسیار سودمند است.

پیشینه نظری

در دو حوزه مطالعاتی توسعه و عرفی شدن با نظریه‌های گوناگونی روبه‌رو هستیم. این نظریه‌ها هر چند به دو حوزه جداگانه تعلق دارند، اما گاه به اقتضای پیوند موضوعی میانشان، با یکدیگر تلاقی پیدا می‌کنند و حاصل آن، مطرح شدن نظریه‌هایی است که این دو موضوع را به‌گونه‌ای در ارتباط با یکدیگر تبیین می‌کنند که از آن جمله‌اند نظریه‌هایی که پدیده عرفی شدن را در امتداد فرآیند مدرنیزاسیون و از نتایج آن می‌انگارند.

نظریه‌های کلاسیک عرفی شدن، آن را ناشی از تحولات اجتماعی بنیادینی قلمداد می‌کردند که پس از رنسانس در جوامع غربی به وقوع پیوست. به موجب این نظریه‌ها عرفی شدن، پدیده‌ای جهان‌شمول و اجتناب‌ناپذیر است که دیر یا زود، همچون سیلی بنیان‌کن، همه جوامع بشری را در خواهد نوردید. در هر یک از این نظریه‌ها بر وجهی از وجوه متعدد تحولات جوامع غربی، که البته تبیینی با یکدیگر ندارند، تأکید شده است.

1. daniel Lerner

به طور خاص، در این نظریه‌ها عواملی مانند: عقلانی شدن و افسون‌زدایی، تمایز یافتگی ساختی جوامع، صنعتی شدن، شهری شدن، رشد علم و گسترش دموکراسی، در بروز پدیده عرفی شدن مؤثر دانسته شده‌اند؛ مثلاً، مفروض در نظریه مدرنیزاسیون این بود که این فرآیند، با شاخص‌هایی همچون شهری شدن، گسترش سواد و آموزش، گسترش حمل و نقل سریع، ارتباطات الکترونیک و رسانه‌های جمعی به عرفی شدن می‌انجامد (ارجمند، ۲۰۰۰، ص ۶۲).

نظریه دانیل لرنر از معروف‌ترین نظریه‌ها در باب مدرنیزاسیون و توسعه است. بر حسب این نظریه، شهری شدن، سوادآموزی، مشارکت رسانه‌ای و مشارکت انتخاباتی، ویژگی‌های اساسی مدرنیزاسیون و پیش شرط‌های «جامعه مشارکتی» اند که سرانجام به نهادهای مربوط به آزادی مدنی، رفاه عمومی و حکومت مردمی منجر می‌شوند. شهری شدن به جمعیت با سواد بستگی دارد، آموزش و پرورش را بسیار ارزان‌تر از مناطق توسعه نیافته روستایی و کم جمعیت می‌گرداند و به توسعه شیوه‌های غیر شخصی ارتباطات و مشارکت فعال مردم در ارتباطات رسانه‌ای کمک می‌کند. هر سه جنبه نوین‌سازی، از طریق فراهم آوردن آرای سیاسی و علقه سیاسی، شرایط مشارکت سیاسی را به وجود می‌آورند (ترنر، ۱۳۸۱، ص ۲۷۳).

در این نظریه، توسعه ارتباطات رسانه‌ای اهمیت کم‌نظیری دارد و میزان استفاده مردم از رسانه‌هایی مانند تلویزیون، رادیو و روزنامه، به عنوان شاخص نگرش‌های مدرن تلقی می‌شوند؛ زیرا مشاهدات محققان از آن حکایت داشته است که در کشورهای که مردم، بیشتر در معرض رسانه‌های جمعی قرار گرفته‌اند، نگرش‌های موافق به مدرنیزاسیون و توسعه، بیشتر بوده است. بر اساس این نظریه، رسانه‌های جمعی به عنوان عامل‌های اشاعه فرهنگ مدرن، نقش عمده‌ای در رهاسازی مردم از سنت‌گرایی ایفا می‌کنند (ویسبورد، ۲۰۰۱، ص ۳-۴).

لرنر کوشیده است با ارائه تفسیری درباره «دگرگونی منش شناختی»، که با پیدایش جوامع جدید همراه است، عنصری پویا به این الگوی نوین‌سازی وارد کند. تجربه نوین‌سازی، به ویژه، تحرک اجتماعی و جغرافیایی، نوع جدیدی از شخصیت، یعنی شخصیت پویا ایجاد می‌کند که می‌تواند برای مواجه شدن با مشکل وضعیت‌های نو در جهان مشتمل بر تغییرات سریع، هویت خود را نظمی جدید ببخشد. چنین شخصی تحت الزام سنت نیست و در پذیرش اندیشه‌ها، علائق و فعالیت‌های جدید، احساس گناه نمی‌کند. روش اساسی پویایی روانی عبارت است از همدلی، یعنی قابلیت همانندسازی با نگرش‌های جدید و توانایی به دست گرفتن نقش‌های جدید اجتماعی (ترنر، ۱۳۸۱، ص ۲۷۴).

اگرچه نظریه لرنر در اصل، معطوف به مدرنیزاسیون است، اما همان‌گونه که برایان ترنر توجه داده است، از درون آن ضرورتاً نظریه‌ای درباره‌ی عرفی شدن به دست می‌آید؛ زیرا در این الگوی نظری، جایی برای تعهدات شورانگیز درباره‌ی نمادهای دینی یا ملی‌گرایانه، که لرنر به کمک آنها جوامع سنتی را شناسایی می‌کند، وجود ندارد. مدرنیزاسیون مستلزم «پایان ایدئولوژی» است، خواه ایدئولوژی دینی و خواه ایدئولوژی دنیوی. بیگانه‌هراسی و ملی‌گرایی، «موانع غیر عقلانی مدرنیزاسیون» تلقی می‌شوند و لذا با نظر لرنر درباره‌ی «جامعه پویا» سازگار نیستند (همان، ص ۲۷۴-۲۷۵).

به‌طور کلی، اجماع نسبتاً کاملی در میان جامعه‌شناسان کلاسیک و جامعه‌شناسان دین، درباره‌ی اثر عرفی‌کننده‌ی توسعه از مسیر مدرنیته وجود دارد (شجاعی زند، ۱۳۸۶، ص ۴۱) و حتی نظریه‌پردازی مانند پیتز برگر با آنکه بر عدم لزوم تباین ذاتی میان دین و نوشتن تأکید کرده، مع الوصف بر این باور است که ادیان در مواجهه با موج جهانی نوسازی، راهی جز «طرد» یا «تطابق» در پیش رو نداشته‌اند که به تعبیری همان متوقف ماندن در وضعیت پیشین یا تن دادن به نوعی عرفی شدن تدریجی است (شجاعی زند، ۱۳۸۵، ص ۳۷).

در پایان باید این نکته را نیز یادآور شد که شماری از نظریه‌پردازان عرفی شدن، رفته‌رفته متقاعد شده‌اند که نگرش‌های جبرگرایانه، قوم‌مدارانه و جهانی‌نگر پیشین خود را تعدیل کرده، نظریه‌هایی خاص‌تر و متناسب با اوضاع و احوال جوامع خاص، ساخته و پرداخته کنند. بر اساس این رویکرد جدید، عرفی شدن، فرآیند تحولی یکنواخت و اجتناب‌ناپذیری نیست که به علل یکسان و با نتایج یکسان در زمینه‌های فرهنگی متفاوت واقع شود، بلکه تا اندازه‌ای به هنجارها، آداب و رسوم و نهادهای مسلط در فرهنگ‌های متفاوت بستگی دارد. به این ترتیب، عرفی شدن در کشورهای در حال توسعه اسلامی - اگر در حال وقوع باشد - با عرفی شدن در جوامع مسیحی بسیار متفاوت خواهد بود (ترنر، ۱۳۸۱، ص ۲۷۳).

چارچوب نظری بحث

با توجه به این پیشینه نظری، بحث را با بیان این پیش‌فرض آغاز می‌کنیم که عرفی شدن، به‌رغم عام و محتمل بودن، پدیده‌ای است ناظر به دین و شرایط مشخص و لذا شاخصه‌ها و احتمالات آن، تابع همان دین و همان شرایط است. پس به جای نظریه‌های کلان و پیشگویی‌های قاطع باید به سراغ الگوهایی رفت که بیانگر مسیر و نشانه‌های برگرفته از

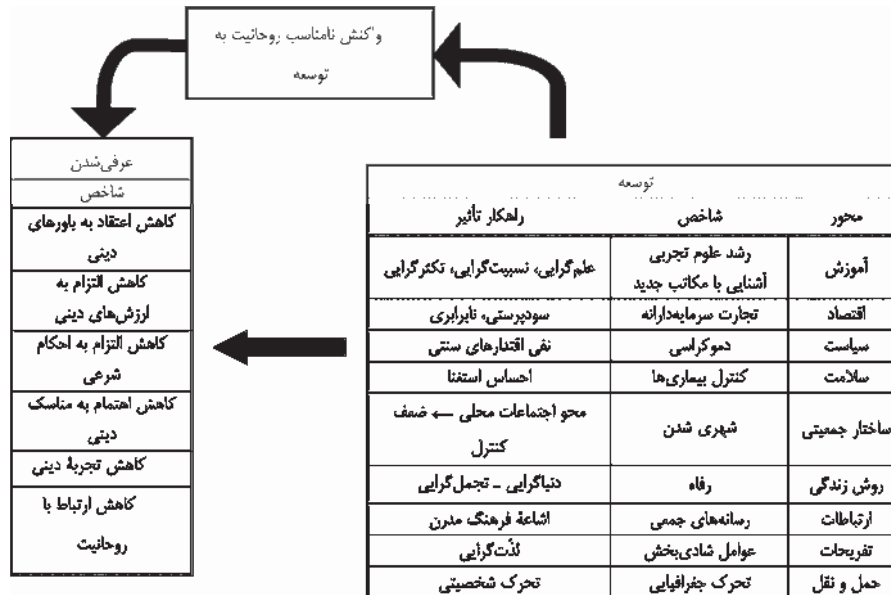
همان دین و همان شرایط باشند (شجاعی زند، ۱۳۸۵، ص ۶۳). بر این اساس، عرفی شدن در ایران به عنوان امری محتمل و در عین حال، دارای مسیری متفاوت با عرفی شدن در جوامع غربی در نظر گرفته می‌شود.

با توجه به این نکته، مفروض در این نوشتار، آن است که در تبیین پدیده عرفی شدن در ایران باید مجموعه‌ای از عوامل خرد و کلان را در نظر گرفت. بر اساس این تبیین چندعلتی، با قطع نظر از عوامل ارادی و برنامه‌ریزی شده، عوامل فرآیندی عدیده‌ای در قالب یک شبکه روابط علی، در عرفی ساختن ایران مؤثرند. دو عامل مهم عرفی شدن احتمالی جامعه ایران عبارتند از:

۱. ناکارآمدی حکومت دینی در تمهید حداقل‌های زندگی شرافتمندانه انسان پُرتمنای این عصر، که ممکن است مسلمانان را در تعقیب نظریه جامعه و حکومت دینی متزلزل سازد و از پیگیری آرمان‌های دینی، به عنوان برنامه عمل و زندگی خویش، مأیوس و منصرف کند.

۲. نسخه‌برداری منفعلانه و بی‌دخول و تصرف از الگوهای توسعه غربی، که می‌تواند جامعه و افراد متدین را در عمل، عرفی سازد، حتی اگر متعرض ظاهر متدینانه آنان نشود. این دو عامل به سبب ریشه داشتن در ساختارهای کلان، از گستردگی، عمق و صلابت به مراتب بیشتری برخوردارند و با فعال شدنشان، زمینه‌ساز نضج‌گیری عوامل دیگری در سطوح میانی و خرد می‌شوند. این عوامل عبارتند از: عوامل مؤثر در سطح میانی، مثل «عملکرد و جهت‌گیری نخبگان»؛ عوامل سطح خرد، مثل «نقض فردیت دینی»، «تغییرات ارزشی» و «تغایر نقش‌ها»؛ و سرانجام، عوامل مؤثر در حوزه دین، مثل «آسیب‌های احیا و اصلاح دین»، «قلب گوهر دین» و «تکثر قرائات» (همان، ص ۴۴-۴۵).

همچنان که پیش از این یادآور شدیم، هدف این نوشتار، توضیح راهکارهایی است که الگوی رایج توسعه در ایران از طریق آنها بر فرآیند عرفی شدن احتمالی این کشور تأثیر می‌گذارد و چون بخش عمده‌ای از شاخص‌های توسعه در ایران با شاخص‌های توسعه غربی انطباق یا قرابت دارند، می‌توان مباحث این مقاله را تا حد زیاد در راستای توضیح عامل دوم، یعنی نسخه‌برداری منفعلانه و پیروی بی‌قید و شرط از الگوهای غربی توسعه و نقش آن در عرفی شدن جامعه ایران تلقی کرد. بر این اساس، خواهیم کوشید راهکارهای تأثیر توسعه بر عرفی شدن احتمالی ایران را در قالب ارائه یک الگوی علی نشان دهیم. نمودار زیر، الگوی علی مفروض در این تحقیق را به نمایش می‌گذارد:



بر اساس الگوی بالا، توسعه به دو شیوه مستقیم و غیر مستقیم بر عرفی شدن تأثیر می‌گذارد. در شیوه مستقیم، عناصر توسعه، از قبیل شهری شدن، تجارت سرمایه‌دارانه، دموکراسی و رسانه‌های جمعی با راهکاری که توضیح آن خواهد آمد، به عرفی شدن جامعه می‌انجامد و در شیوه غیر مستقیم، واکنش نامناسب روحانیت به توسعه، در تشدید فرآیند عرفی شدن مؤثر واقع می‌شود.

نیازی به توضیح ندارد که اگر در این الگو صرفاً از تأثیر علی عناصر توسعه، بر عرفی شدن سخن به میان می‌آید، به سبب هدفی است که این مقاله در پی دستیابی به آن است و آن، توضیح نحوه تأثیر توسعه بر عرفی شدن است. اما با قطع نظر از این نکته، واقعیت آن است که بین این دو متغیر، یک رابطه علی دوسویه وجود دارد؛ یعنی عرفی شدن، همان‌گونه که محصول و پیامد توسعه است، در شرایطی می‌تواند عامل وقوع توسعه یا سرعت بخشیدن به آن باشد.

به همین سان درباره شاخص‌های شش‌گانه عرفی شدن نیز یادآوری این نکته سودمند است که بین این شاخص‌ها، رابطه تأثیر دوسویه وجود دارد؛ مثلاً، همان‌گونه که کاهش اعتقاد به باورهای دینی در شاخص‌های دیگر مؤثر است، هر یک از شاخص‌های دیگر، مانند کاهش التزام به احکام شرعی، کاهش تجربه دینی و یا کاهش ارتباط با روحانیت می‌تواند در کاهش اعتقاد به باورهای دینی تأثیر داشته باشد.

بحث و استدلال

در الگوی مزبور، نُه محور برای توسعه مشخص شده است که باید راهکار تأثیر توسعه بر عرفی شدن، در هر یک از این محورها را نشان دهیم. این محورها عبارتند از: آموزش، اقتصاد، سیاست، سلامت، ساختار جمعیتی، روش زندگی، ارتباطات، تفریحات و حمل و نقل. با توجه به آنچه در بخش‌های مفهوم‌شناسی و پیشینه نظری مطرح شد، این نُه محور، در واقع همان محورهایی هستند که نظریه‌پردازان توسعه، آنها را به عنوان محورها یا شاخص‌های توسعه در نظریه‌های خود درج کرده‌اند. افزون بر این، راهکار تأثیر غیر مستقیم توسعه بر عرفی شدن نیز نیازمند توضیح است. به این ترتیب، بحث را در خلال بندهای ده‌گانه زیر دنبال خواهیم کرد.

۱. آموزش

توسعه در حوزه آموزش، مانند برخی حوزه‌های دیگر، دارای تأثیری دوگانه بر دینی شدن یا عرفی شدن جامعه است. تأثیری که توسعه آموزشی از طریق گسترش سواد و ارتقای سطح تحصیلات بر امکان بهره‌گیری عمومی از متون علمی، آموزشی و ترویجی دینی دارد، بر کسی پوشیده نیست. با وجود این، توسعه آموزشی، در شکل کنونی آن، دست‌کم دو ویژگی مهم و مؤثر در عرفی شدن دارد: نخست رشد علوم تجربی و دوم آشنایی با مکاتب فکری جدید.

درباره ویژگی نخست، یعنی رشد علوم تجربی، و تأثیر آن بر عرفی شدن جامعه، ابهام چندانی وجود ندارد و جامعه‌شناسان دین نیز وجود رابطه علی بین این دو پدیده را مسلم گرفته‌اند؛ زیرا به نظر آنان، رشد علوم تجربی و روش خاص این علوم، اعتبار تفاسیر دینی از جهان را از بین می‌برد (همیلتون، ۱۹۹۵، ص ۱۷۳). با وجود این، راهکار این تأثیر در جامعه ایران، لزوماً مشابه جوامع غربی نیست. اتفاقی که در غرب رخ داد، این بود که دین سنتی به قلمرو علوم تجربی وارد شد و ادعاهایی ناموجه را در این قلمرو مطرح کرد (همان، ۱۷۴)؛ اما عقلانیت تعالیم اسلامی، زمینه بروز این نوع تعارض میان علم و اسلام را از بین برده است. از این رو، به توضیح دیگری درباره راهکار تأثیر علوم تجربی بر عرفی شدن جامعه ایران نیاز داریم.

به نظر می‌رسد برای توضیح راهکار مزبور بتوان به نقش این علوم در گسترش ایدئولوژی علم‌گرایی استناد کرد. هر چند علم تجربی^۱ به لحاظ منطقی، از علم‌گرایی^۲

1. science
2. scientism

متمایز است، اما به لحاظ تاریخی، با توجه به کامیابی‌های علوم تجربی در شناخت و کنترل پدیده‌های طبیعی و انسانی، شاهد بر آمدن علم‌گرایی از درون علم بوده‌ایم. علم‌گرایی نگرشی است که به علم تجربی، حجیتی فراتر از آنچه درخور آن است، اسناد می‌دهد و با نفی سایر منابع و روش‌های معرفتی، اعم از دینی، فلسفی و عرفانی، یا با بی‌اعتنایی به آنها، علم تجربی را معیار نهایی داوری درباره‌ی درستی یا نادرستی اندیشه‌ها قلمداد می‌کند. روشن است که چنین نگرش انحصارگرایانه‌ای عرصه را برای معرفت دینی تنگ می‌سازد و این واقعیتی است که نشانه‌های آن را در میان بخش‌هایی از جامعه ایران و به‌طور خاص، در میان اقشار تحصیلکرده می‌بینیم.

اما دومین ویژگی توسعه آموزشی کشور، که اساساً و بیشتر در علوم انسانی امکان ظهور دارد، اشاعه اندیشه‌های مکاتب و ایدئولوژی‌های نوظهور است که غالباً از اصول موضوعه یا پیامدهای فلسفی دین‌ستیزانه منفک نیستند و از مهم‌ترین این اصول یا پیامدها می‌توان به تکثرگرایی و نسبی‌گرایی اشاره کرد. تکثرگرایی و نسبی‌گرایی در غرب، برآیند قهری افول اندیشه‌های قطعی و انحصارگرایانه دینی و جانشین شدن اندیشه‌های متنوع و متخصصی بود که هیچ‌یک از آنها توانمندی لازم برای صدرنشینی و حذف رقبا را نداشت. نظام آموزش عالی در ایران و بسیاری از کشورهای دیگر، با انتقال همین اندیشه‌های متنوع و فاقد پشتوانه محکم و قطعی به دانشجویان، در واقع در مسیر عرفی‌سازی بخش‌هایی از جامعه حرکت کرده است. این ادعایی است که می‌توان آن را با بررسی‌های تجربی مقایسه‌ای درباره‌ی وضعیت دینداری دانشجویان در هنگام ورود به دانشگاه و در زمان فارغ‌التحصیل شدن به تأیید رساند.

یادآوری این نکته می‌تواند سودمند باشد که با توجه به گشایشی که تکثرگرایی و نسبی‌گرایی، ظاهراً به نفع معرفت دینی و در برابر سلطه پوزیتیویسم، در محیط‌های دانشگاهی ایجاد کرده است و نشانه‌های آن را در بهره‌گیری شماری از اندیشه‌وران از فضای حاصل از رواج گفتمان پست‌مدرنیستی در جهت ترویج مبانی دینی مشاهده می‌کنیم، چه بسا این تصور در برخی اذهان به وجود آید که دو اصل مزبور لزوماً اثر عرفی‌کننده ندارند و برعکس، ممکن است زمینه مناسبی برای عرفی‌زدایی فراهم سازند؛ اما گذشته از اینکه مبانی نادرست معرفتی و فلسفی، اصولاً نمی‌توانند پشتوانه قابل اعتمادی برای معارف دینی باشند، دو اصل تکثرگرایی و نسبی‌گرایی به دلیل آنکه توجیه‌کننده معرفت‌های غیر دینی و ضد دینی نیز هستند، در نهایت نمی‌توانند تأثیر چندان مثبتی در جهت دینی‌سازی جامعه داشته باشند.

شایان ذکر است که اثر عرفی‌کننده دو ویژگی یاد شده، یک جنبه عام و یک جنبه خاص دارد. جنبه عام آن، به شمولیت راهکارهای مزبور بر جوامع مختلف مربوط می‌شود و جنبه خاص آن، این است که اثر مزبور بیشتر درباره تحصیلکردگان و روشنفکران جامعه نمود می‌یابد. سخن پیتز برگر درباره وجود یک خرده‌فرهنگ بین‌المللی، که افراد پرنفوذ از نوعی آموزش عالی کاملاً سکولار به روش غربی (به‌ویژه در ادبیات، علوم تجربی، علوم انسانی و علوم اجتماعی) برخوردارند، به این دو جنبه اشاره دارد (برگر، ۱۳۸۰، ص ۱۲). به گفته وی، این روشنفکران به هر جا سفر می‌کنند، در محافل روشنفکری داخل شده، با افرادی نشست و برخاست می‌کنند که شباهت بیشتری با آنان دارند. به همین دلیل، ممکن است دچار این اشتباه فاحش شوند که این محافل منعکس‌کننده افکار همه افراد جامعه هستند (همان، ص ۱۳).

با وجود این، در جامعه‌ای مانند ایران، که مسیر رشد و شکوفایی علمی خود را پشت سر می‌گذارد و بسیاری از اعضای آن، به سطوح بالای تحصیلات دانشگاهی نائل می‌شوند، به‌ویژه با در نظر گرفتن عامل تسری اندیشه‌ها و نگرش‌ها از اقشار تحصیلکرده به دیگر اقشار، از طریق روابط خانوادگی، دوستانه و غیره، نباید نقش دو عامل یاد شده در عرفی شدن محتمل جامعه را کم‌اهمیت تلقی کرد.

۲. اقتصاد

از آنجا که اقتصاد معاصر ایران تا حد درخور ملاحظه‌ای از نظام سرمایه‌داری الگو پذیرفته است، می‌توان یکی از مهم‌ترین شاخص‌های توسعه ایران در حوزه اقتصاد را گسترش تجارت سرمایه‌دارانه دانست. بدین لحاظ، برای پرداختن به موضوع بحث، یعنی تأثیر توسعه اقتصادی بر عرفی شدن جامعه ایران، باید راهکارهای احتمالی را بررسی کنیم که تجارت سرمایه‌دارانه ممکن است از طریق آنها بر عرفی شدن ایران تأثیر بگذارد.

با توجه به اصل بنیادین مکتب سرمایه‌داری، یعنی مطلوبیت دستیابی به حداکثر سود با حداقل هزینه، یک راهکار محتمل آن است که تجارت سرمایه‌دارانه به غلبه ملاک‌ها و ارزش‌های سودپرستانه منجر شود و عامل اخیر نیز به نوبه خود به گسترش روحیه بخل و امساک و تضعیف پابندی به ارزش‌های دینی، از قبیل مطلوبیت انفاق و رسیدگی به تهیدستان و محرومان بینجامد؛ اما با توجه به روحیه نیرومند خیرخواهی و انسان‌دوستی، که در مردم ایران سراغ داریم، این احتمال، چندان قابل اعتنا به نظر نمی‌رسد.

راهکار محتمل دیگری که با توجه به شواهد موجود، بیشتر می‌توان بر آن تأکید کرد، آن است که غلبه ملاک‌ها و ارزش‌های سودپرستانه، در نتیجه توسعه سرمایه‌دارانه، موجب کاهش التزام به پاره‌ای از احکام شرعی معطوف به اقتصاد، از جمله، وجوب خمس و زکات و حرمت ربا و نزول خواری گردد.

سرانجام باید به راهکار محتملی اشاره کرد که طی آن، تجارت سرمایه‌دارانه به گسترش نابرابری و شکاف طبقاتی و از این رهگذر به عرفی شدن جامعه منجر شود. البته به نظر می‌رسد ترسیم صحیح این راهکار به دقت بیشتری نیاز دارد؛ زیرا تأثیر مستقیم نابرابری طبقاتی بر عرفی شدن، انکارپذیر یا دست‌کم تردیدپذیر است. آری، اگر این تأثیر به صورت غیر مستقیم و با دخالت عوامل میانجی ترسیم شود، مثلاً به این شکل که نابرابری طبقاتی نتیجه سیاست‌های حکومت دینی باشد یا مهر تأیید متولیان دین بر آن خورده باشد، راهکار یاد شده، دفاع‌پذیرتر خواهد بود.

۳. سیاست

اگر شاخص اصلی توسعه سیاسی را دموکراسی بدانیم و برای دموکراسی عناصری مانند حکومت قانون، حق رأی همگانی، دفاع از حق حیات و آزادی، حکومت اکثر و حقوق اقلیت، نظام پارلمانی عادلانه، انتخابات دوره‌ای، جابه‌جایی صلح‌آمیز قدرت، رأی‌گیری مستقیم (رفراندم) در مسائل خطیر و حقوق و مسئولیت‌های اساسی شهروندی را مطرح کنیم (تهرانیان، ۲۰۰۰)، به نظر می‌رسد از میان عناصر یاد شده، دو عنصر آزادی در مفهوم لیبرالیستی این واژه و حقوق شهروندی، مهم‌ترین عناصر مؤثر در فرآیند عرفی شدن احتمالی جامعه ایران هستند.

در توضیح راهکار تأثیر دموکراسی، به‌ویژه دو عنصر یاد شده، بر عرفی شدن جامعه می‌توان گفت: آزادی مطلق اندیشه و بیان به پشتوانه آزادی‌های گسترده مطبوعاتی، در نظامی که سیاستش به‌گونه‌ای انفکاک‌ناپذیر با دین پیوند خورده است، زمینه تضعیف اقتدار و مرجعیت فکری روحانیت و به تبع آن، به چالش کشیده شدن باورها و ارزش‌های دینی را به‌طور گسترده فراهم می‌کند و این امر، در وضعیت فقدان فضای مناسب برای حل و فصل عالمانه و تخصصی شبهات دینی و کشیده شدن این‌گونه مباحث چالشی به فضاهای عمومی، تأثیر درخور توجهی بر عرفی‌سازی جامعه در ابعاد مختلف آن دارد.

از این گذشته و با قطع نظر از اندیشه‌ها و ارزش‌های ضد دینی، که در فضای آزادی اندیشه امکان بروز می‌یابند، دموکراسی در ذات خود این اقتضا را دارد که باعث تضعیف اقتدارهای سنتی و در نتیجه، موجب عرفی شدن جامعه گردد؛ زیرا وقتی دموکراسی به ایدئولوژی عمومی جامعه تبدیل می‌شود، از یک سو در عرصه عمومی به موازات تضعیف اقتدار و مرجعیت روحانیت، موجب گسترش مفاهیم آزادی و حقوق شهروندی به قلمرو تکالیف دینی، در مواردی مانند وجوب حجاب و ممنوعیت اختلاط جنسی، که جنبه اجتماعی و گاه بار سیاسی دارند، می‌گردد و این امر، موجبات بی‌اعتنایی فزاینده به این گونه از احکام شرعی را فراهم می‌آورد و از سوی دیگر، در عرصه خانواده باعث می‌شود اقتدار سنتی والدین، که کم و بیش حاملان باورها و ارزش‌های دینی‌اند، کاهش یابد، که این امر نیز به سهم خود، تأثیر درخور ملاحظه‌ای بر سست شدن اعتقاد نوجوانان و جوانان به باورهای دینی و پایبندی آنان به پاره‌ای از احکام، ارزش‌ها و مناسک دینی به جا می‌گذارد.

۴. سلامت

بر اساس یک فرضیه بنیادین انسان‌شناختی، که در قرآن کریم بر آن تأکید شده است، احساس عجز و درماندگی انسان در برابر گرفتاری‌ها باعث توجه و گرایش او به خداوند متعال و متقابلاً رفع شداید و گرفتاری‌ها موجب رویگردانی وی از درگاه الهی می‌شود (اسراء، ۶۷؛ یونس، ۲۳؛ عنکبوت، ۶۵؛ لقمان، ۳۲) و در تعبیری دیگر، احساس غنا و بی‌نیازی و خوداتکایی انسان باعث طغیان و سرکشی او می‌گردد (علق، ۶-۷).

صورت تنزل یافته این فرضیه، در حوزه سلامت، آن است که قدرت یافتن انسان بر کنترل بیماری‌ها و حوادث طبیعی منجر به مرگ و میر، ممکن است در او نوعی احساس بی‌نیازی به نیروهای فوق طبیعی، که همواره خودش را به کمک آنها نیازمند می‌دیده، ایجاد کند که این امر به کاهش ارتباطات معنوی او با این نیروها در قالب دعا و تضرع و توسل می‌انجامد. روشن است که فرضیه مزبور، اختصاص به اوضاع و شرایط کنونی جامعه ایران ندارد و از واقعیتی جهان‌شمول حکایت دارد؛ اما با توجه به اینکه رشد فناوری‌های درمانی و امنیتی، به‌رغم همه پیشرفت‌های حاصله، هنوز به مرحله‌ای نرسیده است که بتوان از حصول حالت استغنا در انسان‌ها در یک گستره وسیع سخن گفت، به نظر نمی‌رسد راهکار یاد شده سهم عمده‌ای در عرفی شدن جامعه معاصر ایران داشته باشد.

۵. ساختار جمعیتی

به باور بسیاری از جامعه‌شناسان دین، شهری شدن^۱ به عنوان یکی از مهم‌ترین شاخص‌های توسعه و مدرنیزاسیون با جانشین کردن مناسبات پیچیده و گزلفشافتی به جای مناسبات گمیشافتی، راه را برای عرفی شدن جامعه هموار می‌سازد. برایان ویلسون^۲ در توضیح راهکار تأثیر این عامل بر عرفی شدن، به افول اجتماعات محلی دینداران در محیط‌های شهری و در نتیجه، تغییر ماهیت کنترل اجتماعی استناد کرده است (همیلتون، ۱۹۹۵، ص ۱۷۳).

به نظر می‌رسد فرضیه ویلسون در جامعه معاصر ایران و به‌طور خاص در شهرهای بزرگ، تأییدپذیر باشد؛ زیرا به موازات افزایش تحرک اجتماعی در محیط‌های شهری، شاهد کاهش نظارت اجتماعی بر رفتارهای فردی توسط گروه‌های محلی به شیوه گذشته بوده‌ایم و این امر، به روشنی در کاهش میزان پایبندی افراد به احکام و ارزش‌های دینی مؤثر بوده است. بنابراین، در فرآیند عرفی شدن محتمل ایران در آینده نیز باید به این نکته توجه لازم مبذول شود.

۶. روش زندگی

شاخص مهم توسعه در محور روش زندگی، میزان رفاه عمومی است. مفهوم رفاه به معنای برخورداری از مواهب مادی است و بنابراین، به وضعیتی عینی اشاره دارد؛ اما تأثیر آن بر عرفی شدن جامعه، از طریق دنیاگرایی صورت می‌گیرد که مفهومی حاکی از نوعی ذهنیت و نگرش خاص به دنیا است. این دو، اگرچه تلازم منطقی با یکدیگر ندارند، یعنی می‌توان تحقق رفاه را بدون تحقق دنیاگرایی تصور کرد، اما در عمل، همواره ارتباط تنگاتنگی میان آنها وجود داشته است و افراد مرفهی که دچار دنیاپرستی و تجمل‌گرایی نشده‌اند، معمولاً در اقلیت بوده‌اند. این نکته را می‌توان از برخی آیات قرآن کریم، که فراوانی نعمت را موجب اعراض و رویگردانی انسان از مسیر الهی قلمداد کرده‌اند (اسراء، ۸۳؛ فصلت، ۵۱) و نیز احادیثی که وفور نعمت را با مخاطره شدید استدراج (سقوط تدریجی از مراتب قرب الهی) همراه دانسته‌اند (الرضی، ۱۳۷۰، ج ۴، ص ۸۳) الهام گرفت.

به نظر می‌رسد واقعیات جامعه ایران، در سال‌های اخیر با این نکته همخوانی زیادی دارند و همچنان که برخی از جامعه‌شناسان نیز تأکید کرده‌اند، ترویج نیازهای مادی و

1. urbanization

2. Bryan R. Wilson

دنیوی از طریق تبلیغات گسترده و گرایش مردم به سوی مادیات و تجملات، در کاهش تمایل آنان به مذهب، نقش مؤثری داشته است (رفیع پور، ۱۳۷۶، ص ۳۱۹). همچنین با انجام دادن تحقیقات تجربی درباره وضعیت دینداری افراد مرفه جامعه و مقایسه آن با وضعیت دینداری افراد طبقات پایین و متوسط می‌توان صحت ادعای مزبور را نتیجه گرفت. به هر حال، این نکته نیز باید در پیش‌بینی‌های مربوط به عرفی شدن محتمل ایران در آینده، مد نظر قرار گیرد.

۷. ارتباطات

توسعه در حوزه ارتباطات، در قالب گسترش استفاده از رسانه‌های جمعی، مانند رادیو، تلویزیون، روزنامه‌ها و مجلات و نیز فناوری‌های پیشرفته ارتباطی، به‌ویژه ماهواره و اینترنت تجلی یافته است. همچنان که نظریه‌پردازانی مانند دانیل لرنر یادآور شده‌اند، رسانه‌های جمعی به عنوان عامل‌های اشاعه فرهنگ مدرن و رها کردن مردم از سنت‌گرایی عمل می‌کنند و می‌دانیم که فرهنگ مدرن، متشکل از مجموعه‌ای از عناصر، از قبیل علم‌گرایی، نسبی‌گرایی، تکثرگرایی، سودپرستی، نفی اقتدارهای سنتی، دنیاگرایی و لذت‌گرایی است؛ یعنی همان عناصری که در محورهای دیگر این بحث، به بررسی اثر عرفی‌کننده آنها پرداخته‌ایم. بنابراین، راهکار تأثیر رسانه‌های جمعی بر عرفی شدن جامعه، کاملاً روشن است و این رسانه‌ها به عنوان عوامل میانجی و ابزاری، نه به عنوان عوامل مستقل، به ایفای این کارکرد می‌پردازند.

اما درباره اثر عرفی‌کننده رسانه‌های جمعی در جامعه ایران، واقعیت آن است که این رسانه‌ها به علت همان جنبه ابزاری و غیر استقلالی، کارکرد دوگانه‌ای ایفا می‌کنند؛ یعنی از سویی با اشاعه عناصر فرهنگ غرب، در عرفی شدن جامعه سهیمند و از سوی دیگر، با ترویج باورها و ارزش‌های دینی، در مسیر دینی شدن جامعه حرکت می‌کنند. روشن است که کارکرد اخیر، بیشتر در مواردی نمود می‌یابد که رسانه‌های جمعی، تحت اشراف حکومت یا مؤسسات دینی فعالیت می‌کنند.

۸. تفریحات

توسعه در محور تفریحات، با شاخص گسترش انواع گوناگون عوامل سرگرم‌کننده و شادی‌بخش شناسایی می‌شود. سرگرمی و شادی، فی‌نفسه و در حالت کنترل شده، دارای تأثیر منفی نیست؛ اما زمانی که با نگرش‌های لذت‌گرایانه و پوچ‌انگارانه قرین می‌گردد،

جنبه تخدیری و غفلت‌زایی به خود می‌گیرد و از این طریق، اثر عرفی‌کننده خود را آشکار می‌سازد.

فرامرز رفیع‌پور، از جامعه‌شناسان کشورمان، در توضیح چگونگی وقوع این فرآیند، در اوضاع و شرایط کنونی جامعه ایران، این‌گونه اظهار می‌دارد که گسترش وسایل و شیوه‌های تفریح و شادمانی، از قبیل مشاهده برنامه‌های تلویزیونی، سینمایی و تئاتر، شنیدن موسیقی، حضور در فرهنگ‌سراها و هنرکده‌ها و میادین ورزشی، اعتیاد به مشروبات الکلی و مواد مخدر و درگیر شدن در انواع روابط لذت‌جویانه جنسی، به عنوان عواملی که تولید احساس و جذب احساس می‌کنند، به تضعیف عوامل احساسی دین و کاهش تجربه دینی افراد می‌انجامد. نامبرده معتقد است که در دوران جنگ تحمیلی و در زمان حیات امام خمینی (قدس سره) انرژی احساسی جامعه ایران بر روی مذهب، رهبری روحانی و فعالیت‌های معطوف به منافع جمعی (مانند جنگ) متمرکز بود؛ اما پس از خاتمه جنگ و رحلت حضرت امام، تراکم احساسی در ایران، مستمراً در حال کاهش و انتقال به گروه‌های کوچک‌تر با محوریت عوامل احساسی یاد شده بوده است (رفیع‌پور، ۱۳۷۶، ص ۳۱۹، ۴۲۳).

بنابراین، عنصر تفریحات نیز به عنوان عاملی که اثر عرفی‌کننده آن، پیش از این به تأیید رسیده است، در پیش‌بینی عرفی شدن احتمالی جامعه ایران در آینده باید مورد توجه قرار گیرد.

۹. حمل و نقل

بر حسب نظریه لرنر، میزان بالای تحرک اجتماعی و جغرافیایی، به عنوان یکی از ویژگی‌های مهم نوین‌سازی، که در اثر توسعه حمل و نقل حاصل گردیده است، شخصیتی پویا ایجاد می‌کند که تحت الزام سنت نیست و به‌آسانی با نگرش‌های جدید، از جمله، نگرش‌های غیر دینی، همانندسازی می‌کند.

با توجه به شواهد تاریخی، حاملان اولیه فرهنگ سکولار در جامعه ایران، از قبیل تقی‌زاده و میرزا ملکم‌خان، افرادی با چنین شخصیت پویایی بوده‌اند. اکنون نیز به نظر می‌رسد حاملان اصلی فرهنگ سکولار، گروهی از مردمنده که بیشترین میزان تحرک جغرافیایی و مسافرت به کشورهای غربی را دارند. این گروه از افراد، که طبق دسته‌بندی راجرز^۱ در نظریه پرنفوذ اشاعه نوآوری‌ها (ویسبورد، ۲۰۰۱، ص ۴)، پذیرندگان اولیه

1. Everett Rogers

نوآوری‌های غربی یا همان فرهنگ سکولار محسوب می‌شوند، برای دیگران، یعنی پذیرندگان متأخر، که اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دهند، به عنوان الگو یا گروه مرجع مطرح می‌شوند و به این ترتیب، در عرفی شدن جامعه، ایفای نقش می‌کنند.

نیازی به توضیح ندارد که تحرک جغرافیایی، در فرضیه بالا باید با قدری تسامح، شرط لازم و نه شرط کافی برای تحرک شخصیتی و عرفی شدن جامعه قلمداد شود؛ زیرا مسافرت و تحرک جغرافیایی و به تعبیر قرآن کریم: «سِيرُوا فِي الْأَرْضِ» در شرایط دیگری می‌تواند به حفظ و تقویت دینداری افراد بینجامد.

۱۰. واکنش روحانیان به توسعه

توسعه، مسائل و پرسش‌های بی‌شماری را ایجاد می‌کند که از یک دین جامع‌نگر، مانند اسلام، انتظار پاسخگویی به آنها می‌رود. در صحنه رویارویی دین با این مسائل، یک مسیر محتمل برای عرفی شدن جامعه، این است که متولیان و نمایندگان دین، بر خلاف تعاریف رسمی و حداکثری، که پیش از این درباره رسالت خود پذیرفته‌اند، عملاً به سوی تعاریف حداقلی گرایش پیدا کنند و به قول معروف، صورت مسئله‌ها را پاک کنند. البته این احتمال، چندان درخور اعتنا نیست؛ زیرا حتی انزواطلب‌ترین روحانیان نیز درباره عناصری از توسعه موضع‌گیری می‌کنند و راجع به دینی یا غیر دینی بودن آنها به ارزیابی می‌پردازند. اما یک مسیر محتمل دیگر، آن است که پرسش‌های برآمده از توسعه، پاسخ‌های متعارضی از سوی روحانیان دریافت دارند. این پاسخ‌های متعارض، که در رهیافت‌های مختلف سنت‌گرایانه، بدعت‌گرایانه و اصلاح‌گرایانه ریشه دارند، بیانگر پدیده‌ای هستند که از آن، با عنوان «تکثر قرائت‌ها» یاد می‌شود و به اعتقاد برخی از جامعه‌شناسان دین، از عوامل عرفی شدن جامعه ایران است (شجاعی زند، ۱۳۸۵، ص ۶۱).

با وجود این باید درباره میزان تأثیرگذاری این عامل، در عرفی شدن جامعه ایران، قدری محتاطانه قضاوت کرد. با توجه به وجود نوعی رقابت میان رهیافت‌های دینی مزبور در جذب مخاطبان، به نظر نمی‌رسد تکثر قرائت‌ها اثر عرفی‌کننده قابل توجهی بر پیروان رهیافت‌های سنت‌گرایانه و اصلاح‌گرایانه، که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند، داشته باشد؛ زیرا این افراد، با قطع نظر از اثر عرفی‌کننده دیگر عوامل، اطمینان و دل‌بستگی بسیاری به رهیافت مورد تأیید خود - دست‌کم از حیث نظری - دارند و برعکس، رهیافت‌های رقیب را کاملاً نفی می‌کنند.

آری، دربارهٔ رهیافت بدعت‌گرایانه، به لحاظ تزلزل و تردیدی که دربارهٔ باورهای تثبیت شدهٔ پیشین ایجاد می‌کند و نیز به لحاظ اینکه بسیاری از صاحب‌نظران متعلق به این رهیافت، نگاهی حداقلی به نقش دین در جامعه دارند، وقوع عرفی شدن در میان پیروان آن، که اقلیتی در جامعه هستند، دور از انتظار نیست. روشن است که همین میزان از عرفی شدن نیز در واقع، ناشی از محتوای این رهیافت خاص است، نه تکثر قرائت‌ها. به این ترتیب، تکثر قرائت‌ها، اگر اثر عرفی‌کننده‌ای داشته باشد، بسیار ناچیز و محدود به گروه‌های بسیار خاصی خواهد بود.

نتیجه‌گیری

در اینکه توسعه در محورهای متعدد آن، می‌تواند کم و بیش اثری عرفی‌کننده بر جامعهٔ ایران داشته باشد، تردیدی نیست. این مدعا هم با بررسی شواهد تاریخی مربوط به دورهٔ اول مدرنیسم در ایران، که در زمان قاجار آغاز شد و توسط رژیم پهلوی به اوج خود رسید و هم با ملاحظهٔ شواهد مربوط به دورهٔ نوسازی پس از انقلاب اسلامی، قابل تأیید است. با وجود این، همچنان که اشاره شد، باید در این بحث، از هر گونه وسوسهٔ تعمیم یافته‌ها و پیش‌بینی‌های درازمدت برحذر بود و به قدرمتیقن‌ها اکتفا کرد؛ زیرا توسعه همان‌گونه که اثر عرفی‌سازی دارد، واجد توان دینی‌سازی و سکولارزدایی نیز هست. گواه روشن این مدعا آن است که در کشورهای بسیاری، از جمله، کشورهای خاورمیانه، جایگاه دین به علت همان فرآیندهایی که طبق فرض باید به عرفی شدن می‌انجامدند، تقویت شد؛ یعنی آثار شهری شدن و مهاجرت به شهرهای بزرگ، گسترش سواد و آموزش، توسعهٔ ارتباطات و به‌کارگیری رسانه‌های جمعی، اشکال گوناگون فعالیت دینی را گسترش دادند (ارجمند، ۲۰۰۰، ص ۶۲).

به هر حال، در این نوشتار، مسیرهای مختلف اثرگذاری توسعه بر عرفی شدن احتمالی جامعهٔ ایران را نشان دادیم. روشن است که عوامل ده‌گانه مطرح شده، تأثیر یکسانی ندارند و به‌طور قطع، اوضاع و شرایط زمانی نیز در تقویت یا تضعیف اثر هر یک از عوامل، نقش مهمی دارد؛ اما با تأمل نظری در قابلیت‌های دین مبین اسلام، در رویارویی با عوارض توسعه و با الهام‌گیری از آموزه‌های دینی و نیز با توجه به مشاهدات شخصی می‌توان این فرض را مطرح کرد که از میان عوامل یاد شده، دو عامل دنیاگرایی و لذت‌گرایی، احتمالاً بیشترین آثار عرفی‌کننده را بر جامعهٔ ایران خواهند داشت.

الهام بخش ما در طرح این فرضیه، آن دسته از آموزه‌ها و گزاره‌های دینی بوده‌اند که بر همبستگی میان تباه کردن نماز و پیروی از شهوات، به عنوان یک واقعیت تاریخی تکرارشونده تأکید کرده‌اند (مریم، ۵۹) یا دنیادوستی را ریشه همه خطاها قلمداد کرده‌اند (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۳، ص ۲۰) و یا از زبان پیامبر گرامی اسلام (ص) این سخن را بازگو کرده‌اند که «بزرگ‌ترین مایه هراس و نگرانی من درباره امتم، دو چیز است: پیروی از خواهش‌های نفسانی و آرزوهای دور و دراز» (همان، ج ۶۷، ص ۷۵).

امید است پژوهش‌های بعدی با کمک روش‌های پیشرفته تحقیق در علوم اجتماعی و با استفاده از روش‌های آماری قابل اعتماد، از جمله، رگرسیون چندمتغیره، به بررسی میزان اعتبار فرضیه مزبور بپردازند.

منابع

- قرآن کریم.
- برگر، پیترا ل. (۱۳۸۰)، «موج نوین سکولارزدایی»، ترجمه افشار امیری، راهبرد، ش ۲۰.
- ترنر، برایان اس. (۱۳۸۱)، وبر و اسلام، حسین بستان، عبدالرضا علیزاده، علی سلیمی و همکاران، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- الرضی، محمد بن الحسین (۱۳۷۰)، نهج البلاغه، تحقیق محمد عبده، قم: دارالذخایر.
- رفیع پور، فرامرز (۱۳۷۶)، توسعه و تضاد، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- شجاعی زند، علیرضا (۱۳۸۵)، «مسیرهای محتمل در عرفی شدن ایران»، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره ۷، ش ۱.
- _____ (۱۳۸۶)، «بررسی امکان همزیستی دین و مدرنیته»، نامه علوم اجتماعی، ش ۳۰.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ ق)، بحارالأنوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- Arjomand, Said Amir (2000), "Islam, Politics and Iran in Particular", Mark Silk (ed.), *Religion on the International News Agenda*, Hartford and Connecticut, Trinity College.
- Hamilton, Malcolm, B. (1995), *The Sociology of Religion*, London and New York, Routledge.
- Inglehart, Ronald and Welzel, Christian, (2005), *Modernization, Cultural Change and Democracy*, Cambridge, University Press.
- Tehrani, Majid (2000), "Disenchanted Worlds: Secularization and Democratization in the Middle East", (www2.hawaii.edu/~majid/draft_papers/secularization/secularization.html), {printed in Amin Saikal and Albrecht Schnabel (eds.), *Democracy and Peace in the Middle East*, Tokyo, United Nations University Press}.
- Waisbord, Silvio (2001), Family Tree of Theories, Methodologies and Strategies in Development Communication, (www.comminit.com/pdf/familytree.pdf).